فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc177398766)

[پیشگفتار 2](#_Toc177398767)

[اشکالات به استدلال 2](#_Toc177398768)

[اشکال اول 2](#_Toc177398769)

[اشکال دوم: 2](#_Toc177398770)

[تقریرات در مناقشه 2](#_Toc177398771)

[تقریر اول 3](#_Toc177398772)

[تقریر دوم 3](#_Toc177398773)

[وجوه تقویت مناقشه 4](#_Toc177398774)

[وجه اول 4](#_Toc177398775)

[وجه دوم 5](#_Toc177398776)

[جواب مناقشه 6](#_Toc177398777)

[خلاصه مطلب 8](#_Toc177398778)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در آیه شریفه ذکر یا سؤال بود به عنوان یکی از ادله‌ای که برای حجیت خبر واحد در کلمات اصحاب به آن تمسک شده است.

# اشکالات به استدلال

پس از بیان حدود ده مطلب در مقدمه، به این نکته پرداختیم که به این استدلال چند اشکال اساسی وارد شده است.

## اشکال اول

 این بود که حصری در روایات آمده است که مقصود از اهل ذکر فقط اهل‌بیت هستند و این حصر نمی‌گذارد شامل مجتهدین یا روات و محدثین بشود. این یک اشکال بود و پاسخ دادیم و ملاحظه کردید دیروز هم یک تعمیقی در مسئله بود در قول به اشتراک لفظی در آیه به قرینه روایات.

## اشکال دوم:

در باب حجیت قول خبره هم این اشکال را متعرض شدیم و این نوعی تکرار و تعمیق می‌کنیم این است که ملازمه‌ای بین وجوب سؤال و وجوب قبول یا به عبارت دیگر بین وجوب سؤال و حجیت جواب نیست.

برای اینکه استدلال به این آیه شریفه در باب حجیت قول مجتهد و فقیه در باب وجوب ارشاد جاهل، در باب حجیت قول خبره و در بحث ما که حجیت قول مخبر و خبر واحد باشد متوقف بر اثبات ملازمه است.

در هر یک از این ابوابی که به این آیه شریفه تمسک شده است وقتی می‌توان استدلال را تام دانست که قائل به ملازمه بشویم.

این اشکال فقط اختصاص به اینجا ندارد، هم در قول خبره و هم در قول مجتهد و هم در وجوب ارشاد جاهل و امر به معروف و نهی از منکر و امثال اینها این مسئله وجود دارد.

استدلال متوقف بر این است که خداوند می‌فرماید واجب است سؤال کنید، از عالمان و آگاهان، این وجوب سؤال که ارزش ندارد، صرف سؤال.

وقتی این نتیجه دارد که قبول واجب باشد یعنی جواب از آگاه را باید بپذیرید و وجوب قبول یعنی حجیت. با این ملازمه می‌شود حجیت را اثبات کرد. مناقشه دوم این نقطه را هدف‌گیری کرده است،

# تقریرات در مناقشه

در این مناقشه دو تقریر وجود دارد؛

## تقریر اول

این است که تقریباً هیچ ملازمه‌ای نیست، واجب است سؤال بکنیم، این وجوب سؤال نباید لغو باشد، کافی است برای خروج از لغویت، جواب او ذهن تو را فعال می‌کند و متوجه مسئله می‌کند و ادامه با خود توست، تحقیق می‌کنی و به نتیجه می‌رسی.

همین برای اینکه لغو نباشد کافی است، برو سؤال کن، چه زمانی این برو سؤال کن لغو است؟ وقتی که هیچ اثری در این پاسخ مترتب نشود.

اما برای ترتب اثر این کافی است که این پاسخ ذهن را برمی‌انگیزاند و فعال می‌کند، مقدمات و مسائل مختلف را روشن می‌کند و ادامه را خود دنبال کن و لذا ربطی به حجیت و قبول ندارد، نتیجه هم تابع اخص مقدمات است، حداقل این نتیجه را دارد که پاسخ مجیب، ذهن را فعال می‌کند و انسان را راه می‌اندازد که ببیند چه خبر است؟! تا به نتیجه‌ای برسد و حجت پیدا بکند و علم پیدا بکند.

این یک تقریر تند از مسئله است که وجوب سؤال اصلاً هیچ ملازمه‌ای با اعتبار پاسخ ندارد، برای اینکه حداقل این تکلیف لغو نباشد و برای خروج از لغویت کافی است که ذهن را فعال می‌کند. حالا مواردی هم ممکن است با قرائنی همراه بشود.

## تقریر دوم

این است که بین وجوب قبول و نوعی اعتبار پاسخ ملازمه وجود دارد، ولی اطلاقی در این نیست، واجب است سؤال کنید و این وجوب سؤال ملازمه دارد با وجوب قبول فی‌الجمله، آن فی‌الجمله در صورت علم یا فوقش اطمینان است؛ واجب است سؤال بکنید، ملازمه دارد با وجوب قبول فی‌الجمله.

هر کدام این دو تقریر را بگوییم دیگر آیه حجیت خبر را اثبات نمی‌کند برای اینکه ما می‌خواهیم بگوییم خبر بما هو هو، ولو در جایی علم نیاورد و اطمینان هم نیاورد حجت است و الا اگر علم یا اطمینان حتی نوعی آن از خبر تولید بشود، خیلی‌ها معتقد به حجیت آن هستند و این دو تقریر ریشه ملازمه را می‌زند، وقتی ملازمه از بین رفت دیگر نمی‌شود به این آیه شریفه استدلال کرد.

دلیل هم روشن است برای اینکه آیه مستقیم نگفته است حرف هر کسی معتبر است، آیه می‌فرماید اسئلوا، ما می‌گوییم ملازمه دارد با این که جواب معتبر است و باید جواب را قبول کرد و این ملازمه به یکی از این دو تقریر یا اصل آن یا شمول و اطلاق آن با این تقریری که گفته شد نفی می‌شود و با نفی ملازمه، حجیت خبر بماهو خبر ولو اینکه وثوق نوعی یا شخصی نکند ثابت نمی‌کند.

در ضمن این نکته را اشاره بکنم که دو ملازمه در اینجا محل بحث است؛

۱- اینکه وجوب سؤال ملازمه با وجوب قبول دارد، حالا وجوب قبول با اعتبار حجیت. این یک نوع ملازمه است که در اینجا خود دو تقریر دارد یکی اینکه بگوییم وجوب سؤال ملازمه دارد با حجیت، یکی اینکه بگوییم وجوب سؤال با وجوب قبول ملازمه دارد و وجوب قبول با حجیت ملازمه دارد. این یک بحث که زنجیره ملازمه مستقیم با حجیت یا وجوب قبول حجیت.

۲- یک ملازمه دیگر در آیه هست که به بحث ما ربطی ندارد و آن ملازمه بین وجوب سؤال و وجوب جواب در مجیب، آن جای خود محل بحث قرار دارد.

وقتی شما از مجتهد یا از امام مطلبی که شبهه الزام در آن است، (محدوده درجایی است که الزام باشد، قبلاً هم گفتیم) سؤال باید بکنید، وقتی الزامی احتمال می‌دهید در یک موضوعی باید سؤال کرد، از راوی، از مجتهد، از امام، آیا وجوب سؤال شما معنایش این است که واجب است بر او که جواب بدهد؟ این ملازمه‌ای دیگر است که الان به آن نمی‌پردازیم. این در ارشاد جاهل محل بحث است و در خود تکلیف امام، منتهی در مورد امام روایات داریم که علیکم بالسؤال و امّا ما إن شئنا اجبنا و إن شئنا امسکنا ما اختیار داریم می‌توانیم جواب بدهیم و می‌توانیم جواب ندهیم، این را یک وقتی بحث کردیم که آیا می‌توانیم جواب بدهیم یا جواب ندهیم به خاطر تقیه و چیزهای ثانوی است؟ یا اولاً و بالذات هم می‌تواند جواب ندهد؟

این محل بحث کلامی، فقهی در تکالیف امام هست و ربطی به بحث ما ندارد اگر خواستید جدا باید تحقیق بکنید. به مناسبتی مقداری این را بحث کردیم.

ملازمه‌ای که الان محل بحث ما هست وجوب سؤال و وجوب قبول یا حجیت است که با دو تقریر ممکن است کسی بگوید اصلاً ملازمه نیست با اعتباری که فهمیده است یا یک تقریری بگوییم لااقل اطلاقی ندارد. این مطلب و مناقشه‌ای است که وجود دارد.

# وجوه تقویت مناقشه

در تحکیم این مناقشه یک وجوهی به عنوان تقویت مسئله می‌شود اقامه کرد و در کلمات هم آمده است، یکی از آن‌ها وجهی است که در کلام مرحوم اصفهانی آمده است شاید در کلمات دیگران هم آمده باشد.

## وجه اول

این وجهی که مناقشه را تقویت می‌کند این است که آیه شریفه این‌جور است که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**[[1]](#footnote-1) این شرط ولو اینکه شرط محقق موضوع باشد یک قرینیتی دارد بر چیزی که اینجا محذوف است. فَاسْأَلُوا أَهْلَ اگر نمی‌دانید، لَا تَعْلَمُونَ ظهور در علم است یا حداکثر علم عرفی که اطمینان را هم می‌گیرد. اگر نمی‌دانید سؤال کنید، گفته شده است این **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** قرینه است بر اینکه سؤال غایت آن علم است، فاسالوا، برای چه؟ لکی تعلموا، یک غایتی دارد که اینجا محذوف است و إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ شاهدی بر آن غایت محذوفه است و با این قرینیت آیه این‌طور می‌شود؛ فاسالوا، برای اینکه به علم برسید، نمی‌خواهد هیچ حجیت تعبدی برای آن جوابی که امام می‌دهد، مجتهد می‌دهد، یا متخصص می‌دهد یا راوی می‌دهد، یا پاسخ‌دهنده، نمی‌خواهد بگوید آن حرف بماهوهو حجت است. می‌گوید سؤال بکنید برای اینکه به علم برسید. حال گاهی جواب مجیب، طوری است که آدم را مطمئن و عالم به آن محتوا می‌کند. به صحت ثبوتی و نفس الامری جواب،

بعضی گفته‌اند صحت علم به خود جواب پیدا می‌کند این که بحثی نیست.

این قرینیت دارد، إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ آن ملازمه مطلقه‌ای که شما می‌خواهید از آن حجیت را استفاده بکنید را نفی می‌کند، این می‌گوید وجوب سؤال برای این است که شما به علم برسید، حالا گاهی خود جواب مستقلاً مولد علم است، گاهی کافی نیست و باید ادامه بدهید و در کنار جواب شواهد و قرائن دیگر تا به علم نائل بشوید.

در مورد هم که شأن نزول آیه که به کفار و مشرکین مکه می‌فرماید: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ از علمای یهود و نصارا سؤال کنید، معنایش این نیست که در اینجا حتماً به علم می‌رسید، یا به علم می‌رسید مستقلاً و اگر نه، باید ادامه بدهید تا به علم برسید.

خود آیه می‌فرماید فاسالوا لکی تعلموا، این یکی از قرائنی است که این مناقشه و ایراد را تقویت می‌کند.

ایراد این بود که ملازمه‌ای نیست، این کمی جلوتر می‌آید می‌گوید قرینه‌ای هست که اینجا ملازمه‌ای نیست، نه صرف ملازمه بر حسب حال طبیعی. می‌گوید قرینه هست که ملازمه نیست، نمی‌گوید جواب هر طور باشد حجت است. می‌گوید لکی تعلموا، باید جواب شما را به علم برساند، این هم یک نکته‌ای است که در برخی از کلمات آمده است. این مجموعه نکاتی است که در مناقشه آمده است.

## وجه دوم

در کلمات کثیری از آقایان آمده و شادی در کفایه هم باشد، آقای شهید صدر هم دارد در منتقی هم شاید باشد، این هم یک وجه در تقویت مناقشه است که شأن نزول آیه مباحث اعتقادی است و در مباحث اعتقادی باید علم و لااقل باید اطمینان پیدا کرد. بدون علم در اعتقادات نمی‌شود پیش رفت و آیه در این مورد نازل شده است و نشان می‌دهد که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** همان لکی لا تعلموا است. باید به علم برسد.

به سه بیان یا به سه تقریر مناقشه را می‌شود تقویت کرد.

۱- اینکه ذاتاً مناقشه‌ای نیست، قدر متیقن دارد که این سؤال که جواب می‌گیرد باید به نتیجه‌ای بینجامد، این جواب باید نتیجه‌ای داشته باشد، همین که در صورت علم نتیجه دارد یا برمی‌انگیزاند که تحقیق بکند همین کفایت می‌کند. پس ملازمه با یک اعتبار حداقلی جواب حاصل می‌شود. بیش از این عقل ملازمه را نمی‌بیند. این بیان اول

۲- بیان دوم برای تقویت، **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** بود که قرینیت پیدا می‌کند که لکی تعلموا، حجیت جواب را به صورت علم محدود می‌کند نه مطلق.

۳- قرینه سوم این است که مورد هم اعتقادات است و در اعتقادات علم لازم است و این هم به نحوی می‌تواند قرینیت داشته باشد.

نسبت به اینها عمده آقایان تسلیم هستند، لااقل نفی ملازمه، آن بیان اول عمدتاً تسلیم هستند در این دو و سه و حتی سوم غالباً تسلیم هستند در منتقی در کلمات دیگران هم هست، در کلام مرحوم صدر هم هست که مورد اعتقادات است و باید علم باشد و معلوم است که علم لازم است. همین بیاناتی که در سه بند عرض شد در کلمات آمده است و غالباً این را می‌پذیرند.

# جواب مناقشه

ما یک تمهلاتی را مرتکب شدیم برای اینکه این مناقشه را نفی بکنیم. با یک تکلف و تمهلی ممکن است این جواب داده شود.

نسبت به آن نکته و بیان اول که می‌گوید اینجا ملازمه نیست آن که ما می‌فهمیم این است که سؤال باید به نتیجه‌ای برسد، جواب باید اثری داشته باشد فی‌الجمله، اطلاقی در اینجا وجود ندارد.

اینجا عرض کردیم به عنوان یک احتمال، یعنی یکی دو نکته‌ای را عرض کردیم که ملازمه را تقویت کند، در پاسخ به بیان اول در مناقشه

نکات این‌طور است که ملازمه را آقایان تقسیم کرده‌اند به ملازمه عقلیه و عرفیه، ملازمه عقلیه در اینجا نیست که بگوییم لغویت است، این حرف درست است. کافی است برای اینکه وجوب سؤال از لغویت برون رود، این نتیجه که ذهن آدم را جواب فعال می‌کند یا اینکه گاهی این جواب علم‌آور است و همین اندازه برای وجوب سؤال کافی است.

واجب است سؤال بکنید برای اینکه یک مواردی این جواب شما را به علم می‌رساند، واقعاً این فاسالوا از لغویت بیرون می‌آید، عقل که نمی‌گوید برای خروج فاسالوا از لغویت، همه جا باید جواب او برای تو معتبر باشد، همین‌که در بعضی از صور پاسخ معتبر است، آن هم در جایی که علم تولید بکند، این کافی است که از لغویت خطاب بیرون بیاید.

لذا نمی‌شود گفت به دلالت اقتضا و قرینه عقلیه یک ملازمه عقلیه‌ای اینجا وجود دارد که همه جا جواب معتبر است علی أیّ حالٍ چه جواب تولید علم بکند، چه جواب تولید اطمینان بکند، چه اینکه پاسخ مجیب تولید علم و اطمینان نکند، این سومی مهم است که حجیت بشود برای قول فقیه و مخبر و امثال اینها درآورد.

این واقعاً لازم نیست، همان فی‌الجمله که جواب تولید علم می‌کند و فرد را از تحیر بیرون می‌آورد کافی است که وجوب سؤال باشد. ملازمه عقلیه‌ای که برای خروج از لغویت باشد را نمی‌گوییم.

اما ملازمه عرفیه را می‌شود گفت، خیلی موارد هست که تلازمی را قائل هستیم نه از باب اینکه اگر ملازمه نگوییم این لغو می‌شود، نه، عرف می‌گوید این یعنی آن، این با آن ملازمه دارد

و لذا این نکته اول اگر کسی اینجا ادعای ملازمه می‌کند، ملازمه عقلیه نمی‌گوید که شما جواب بدهید، لغو نمی‌شود، فقط می‌گوییم علم و لغو نمی‌شود، ما می‌گوییم اصلاً ادعای ملازمه عقلیه نداریم که این‌قدر آقایان ترکیز دارند که لغو نمی‌شود. ملازمه عرفیه را می‌گوییم. ملازمه عرفیه مرتبط با بحث لغویت وعدم لغویت نیست.

عرف می‌گوید وقتی در جایی گفتیم سؤال کن، جواب آن جواب دهنده برای تو معتبر است، استظهار عرفی است.

البته هم وجوب سؤال و هم اعتبار جواب قرائن عامه‌ای دارد، شرایطی دارد، وجوب سؤال هم مطلق نیست، وجوب سؤال آنجایی است که مسئله الزامی در کار باشد و الا وجوب سؤال در چیزهایی که مستحب است یا مکروه و مباح است هرگز نیست.

اگر کسی مطمئن باشد اینجا حکم الزامی نیست، حتماً الزام سؤال نیست نه از امام نه از هیچ کس دیگری.

نکته اول این است که ملازمه عقلیه مدعای ما نیست، ملازمه عرفیه و استظهار عرفی است.

نکته دوم این است که مناسبات حکم و موضوع اینجا هست به عبارت دیگر فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ یک خطاب مولوی تأسیسی نیست، این یک خطاب گرچه مولوی، اما ناظر به یک حکم عقلایی است، به یک برداشت عقلایی است.

(در روایات خیلی جاها به جای ذکر علم آمده است، یک معنای دیگری دارد که یا اشتراک لفظی است یا باطن است که فقط می‌گوید حجیت مطلقه برای معصومین جعل می‌کند و آن را الان کار نداریم. گفتیم ظهور معنای اول را پذیرفته‌ایم، حتماً آن معنای اول باقی است و هیچ روایتی این ظاهر را نمی‌تواند کنار بگذارد، همه آن روایات را گفتیم زمینه‌ساز یک معنای باطن یا معنای مشترک لفظی مستقل است. این مبنا را داریم. اگر آن را نپذیریم کل بحث به هم می‌ریزد.)

اولاً ملازمه در اینجا عرفیه مدعی است،

ثانیاً این قانون در معنای اول یک قانون است ولو اینکه یک وجوب طریقی شرعی است، اما وجوب‌ها و احکام شرعی دو نوع است، بعضی تأسیسی است، خیلی از احکام فقهی است که یک حکم تعبدی تأسیسی است؛ نماز صبح دو رکعت است، در خیلی جاها از عبادات این‌طور است. در معاملات گاهی تأسیسی شرع وجود دارد. شاید ربا از این قبیل باشد.

اما کثیری از احکام الزامی شرعی ضمن اینکه شرعی و مولوی است، (این را قبلاً چند بار توضیح داده‌ایم) درعین‌حال ناظر به یک دستمایه و بستر و زیرساخت عقلایی است. پس وقتی می‌فرماید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** در مقام محاجه ولو که جعل یک خطاب شرعی می‌کند اما درعین‌حال این خطاب در مقام محاجه به کار رفته است و باید یک زمینه و بستر عرفی و عقلایی داشته باشد این موجب می‌شود قرینه‌ای درست بشود که آن ظهور عرفی را درست بکند.

آن هم که در عرف وجود دارد این است که امکان آن هست، قطعاً نمی‌گوییم اگر به سیره برگردانیم چیز جدیدی نشد می‌گوییم مناسبات عقلایی عرفی با این سازگار است که اهل علم بودن، (این موضوع است) اهل دانایی و آگاهی بودن، این زمینه را دارد که بگوییم حجت است، همین‌که زمینه این را دارد که بگوییم حجت است عرف می‌تواند برداشت یک ملازمه بکند.

اگر این زمینه عرفی نبود و مناسبت اهل علم نبود، اهل علم که شد برای او می‌شود اعتباری قائل شد، این موجب می‌شود که عرف برداشت کند که وقتی در امر مهم الزامی که تو را تکلیف کرده‌ام برو از این آدم‌های خاص که دانایی دارند، (حالا شرط وثوق را اضافه کنیم، آن‌ها شرط‌های ارتکازی است) از آن‌ها سؤال بکن، معنایش این است که به جای اینکه بگویم علم پیدا بکن، می‌گویم از این راه جلو برو.

نکته دوم **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** هم که مرحوم اصفهانی می‌فرماید قرینه است برای اینکه فاسالوا تا به علم برسید، ما می‌گوییم به عکس قرینه است.

می‌گوید اگر راه علم باز نیست، این راه باز است، چرا آن‌گونه معنا می‌کنید؟ اگر نمی‌دانید، بپرسید، تا بدانید

من می‌گویم اگر نمی‌دانید، حالا آن راه بسته است، بپرسید که از طریق حجت عقلایی جلو بروید. حداقل آن استظهار را می‌شکند.

نکته بعدی مرحوم اصفهانی ایشان می‌گفت؛ **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** قرینه است برای اینکه فاسالوا لکی تعلموا، می‌گوییم فاسالوا، **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** اگر علم ندارید، راه علم قطعی آن‌جور باز نیست، سؤال بکنید تا به حجتی برسید و حجت هم می‌گویم اهل ذکر هستند.

اهل ذکر بودن و اهل علم بودن محوریت دارد و این اهل علم را جای **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** قرار می‌دهد، این ظهور بی‌ربطی نیست که آقایان سریع می‌گویند نمی‌شود.

# خلاصه مطلب

تا اینجا سه بیان برای تقریر مناقشه ذکر کردیم و در پاسخ هم گفتیم ملازمه اینجا مقصود ملازمه عقلی نیست و ملازمه عرفی است و ملازمه عرفی ریشه در یک ارتکازات و مناسبات حکم و موضوع دارد که آن‌ها کمک می‌دهد به فهم ما که اهل الذکر و اهل علم محوریت دارد.

اهل علم را مقابل **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** محور قرار می‌دهد. حالا که نمی‌دانید اهل ذکر نقطه اتکاء خوبی است، یعنی اهل الذکر یک نوع موضوعیت دارد.

1. - سوره نحل، آیه ۴۳ [↑](#footnote-ref-1)